مقدمه اي بر ساخت اجتماعي ـ اقتصادي ايران - بخش پاياني

دكتر مرتضي محيط

بنابر آنچه در صفحات پيش نوشته شد ميتوان ملاحظه كرد كه در دوران سرمايه داري نه تنها كار با توليد همسان نيست بلكه با ماشيني شدن توليد و علمي شدن مديريت، اهميت سرمايه ثابت ـ كه شامل ابزار و وسايل توليد (و بخصوص صنايع صنعتي كننده و مادر)، دانش، تكنولوژي و مديريت و طرح و برنامه ريزي است ـ عظمت هر چه بيشتري به خود گرفته و كار تنها به زائده اي از آن تبديل ميشود. از سوي ديگر، دانش، تكنولوژي و طرح و برنامه ريزي و در يک كلام بخش فكري، تصميم گيري و تعيين سرنوشت فرايند توليد از دست كارگر بيرون آمده و در دست مديريت (به عنوان نماينده و كارگزار سرمايه دار) قرار ميگيرد .

اما چنين روندي به هيچ رو تنها در يک يا چند كشور صورت نميگيرد و منحصر به بخش ويژه اي از جهان نيست. با جهاني شدن هر چه بيشتر سرمايه چنين پديده اي نيز شكل جهاني به خود ميگيرد. در چنين شرايطي، به همراه تمركز سرمايه در چند كشور صنعتي اصلي، دانش، تكنولوژي، مديريت ، طرح و برنامه ريزي و خلاصه قدرت تصميم گيري درباره سرنوشت توليد جهاني نيز در همين چندكشور متمركز شده و تنها انجام كار جسمي توليد، بخشي به كارگران اين كشورها و بخش ديگر آن به كارگران كشورهاي غير صنعتي (عقب مانده) واگذار ميشود. آنچه اكنون در سطح جهاني شاهدش هستيم چيزي جز اين پديده نيست. بخش تعيين كننده توليد كه دانش، تكنولوژي، اطلاعات، مديريت و طرح و برنامه ريزي است در درجه اول در هفت كشور اصلي صنعتي جهان (G-7) متمركز است. پس از آن شمار ديگري از كشورهاي كوچكتر اروپايي داراي بخشي از اين توليدند و آنچه براي اكثريت بزرگي از بشريت در كشورهاي آسيايي (به جز استراليا و زلاندنو)، آفريقا و آمريكاي لاتين باقي ميماند زائده بدون دانش، با تكنولوژي پايين و فاقد قدرت طرح و برنامه ريزي و مديريت است كه تنها وظيفه اش انجام بخشي از كار جسمي (و آنهم عقب مانده ترين، پست ترين، كثيف ترين و آلوده ترين بخش) توليدات كشورهاي اصلي سرمايه داري است .

اين است محتواي بنياني "تقسيم كار جهاني" در آخرين مرحله سرمايه داري: در يكسو سرمايه ثابت كه دانش، تكنولوژي، مديريت و طرح برنامه ريزي را دربردارد و در سوي ديگر سرمايه متغير (كه آنهم در مالكيت سرمايه دار است) به صورت كار جسمي كه نه تنها بي بهره از دانش، تكنولوژي، مديريت و طرح برنامه ريزي است بلكه بايد رنج طاقت فرساي عضلاني، عصبي و مغزي آن را افزون بر آلودگي محيط زيست و بردگي نوع نوين نيز بر دوش كشد. اما سرمايه ثابت جهاني تنها به تحميل تمام اين ستمها و رنجها به زائده هاي كار جسمي خود در "جهان سوم" (در كارخانجات مونتاژ و "توليد" ديگر انواع كالاها) بسنده نميكند، بلكه از طريق انتقال اين "توليدات" خود به "جهان سوم" به طوري حساب شده و منظم (و در صورت لزوم از طريق حمله نظامي) از دسترسي اين "زوائد جهان سومي" به دانش و تكنولوژي و مديريت و طرح و برنامه ريزي جلوگيري ميكند و آنها را تبديل به مراكزي براي كار جسمي ارزان، موادخام ارزان و بازار فروش كالاهاي خود ميكند. تنها در پرتو واقعيات بالاست كه ميتوان به مفاهيمي چون "سرمايه داري وابسته"، "جهاني شدن سرمايه"، "توسعه سرمايه داري" و "اقتصاد بازار آزاد" پي برد. تنها با توجه به اين واقعيات است كه ميتوان به "اسرار" ساخت اقتصادي جوامع "جهان سومي" پي برد .

رشد نيروهاي مولده و تغيير ساخت اقتصادي ـ اجتماعي يک كشور را نميتوان بر پايه چند كارخانه مونتاژ اتومبيل، يخچال، آبگرمكن و غيره و استخدام هزاران و حتي دهها هزار كارگر بومي در اين كارخانجات ارزيابي كرد (اگرچه اين كارگران به عنوان بخشي از نيروهاي مولده كشور، پيشرفتهايي از نظر فكري، ذهني و سياسي خواهند كرد) بلكه آنچه تعيين كننده رشد نيروهاي مولده و پيشرفت اقتصادي ـ اجتماعي كشور است، دستيابي به دانش، تكنولوژي، ابداع و ابتكار درون جوش هر كشور است. چنين پيشرفتي در زمان حاضر در تضادي آشتي ناپذير با سرمايه جهاني قرار دارد. محتواي بنياني تضاد ميان اكثريت بزرگ بشريت و امپرياليسم را نيز ميتوان در اين واقعيت جستجو كرد. همكاري امپرياليسم با گنديده ترين بقاياي پيش سرمايه داري در كشورهاي جهان سوم را نيز در اين "راز سر به مهر" ميتوان يافت. از اينروست كه سرمايه داري در اين مرحله از رشد خود از نظر جهاني تبديل به مانعي بر سر راه پيشرفت نيروهاي مولده (اكثريت بشريت كنوني) ميشود و در اين راه يا ارتجاعي ترين و ضدانساني ترين نيروها و عناصر در كشورهاي جهان سوم (و از جمله ايران) نرد عشق ميبازد (و گاه نيز جنگ زرگري ميكند). محتواي رابطه

كشورهاي سرمايه داري با كشور ما، در 200 سال اخير نيز داراي همين مشخصه است، بدين معني كه هر حكومتي كوشش به پشتيباني از صنايع و توليدات داخلي (و در نتيجه حمايت از پيشرفت دانش و تكنولوژي) درون جوش كشور كرد، به عنوان حكومتي "ناباب" از پاي درآمد و آنها كه دروازه هاي كشور را به روي كالاهاي آنها باز كردند و يا قبول كردند تبديل به زائده "كار جسمي" توليدات كشورهاي سرمايه داري شوند، مورد حمايت امپرياليسم قرار گرفتند و به عنوان "داهي"، "پيشرو" و "جوانبخت" مورد محبت و تجليل آنها قرار گرفتند .
پاسخ به اينكه چرا امپرياليسم اين چنين عمل ميكند، در قوانين سرشتي حركت سرمايه در اين مرحله از رشد آن نهفته است كه خود نياز به بحثي جداگانه دارد و درست به دليل لزوم درک اين خصلت امپرياليسم است كه فراگرفتن رموز قوانين عملكرد آن بايد در سر لوحه كار پژوهشي نيروهاي مترقي قرار گيرد .

در پايان اين مقدمه و پيش از ورود در بحث تعيين نظام توليدي ايران بايد اشاره اي نيز به روند فكري لنين درباره ساخت جامعه روسيه كنيم.
ميدانيم كه لنين از سال 1895، در زندان پژوهشي بزرگ درباره "رشد سرمايه داري در روسيه" آغاز كرد و سرانجام، سه سال بعد در دوران تبعيد سيبري كتابي به اين نام را به پايان رساند و در آن به اين نتيجه رسيد كه جامعه روسيه نه تنها به سوي يک جامعه سرمايه داري ميرود بلكه وجه غالب شيوه توليد در آن نيز سرمايه داري است. ترديدي نيست كه در اين زمان يكي از اهداف لنين جواب دادن به نظريه پردازان نارودنيک بود كه عقيده به جهش از "كمونهاي روستايي" به سوسياليسم با حذف مرحله تكامل سرمايه داري داشتند. تاريخ نشان داد كه سخن نارودنيكها از بنيان نادرست و سخن لنين از يک جهت درست بود. بدين معني كه روابط سرمايه داري در روسيه، در حال گسترش و "كمونهاي روستايي" در حال تلاش بودند. اما آيا به راستي اين نتيجه گيري لنين ـ در آن زمان ـ كه وجه غالب توليدي در روسيه سرمايه داري است درست بود؟
براي محک زدن به صحت و سقم چنين نظريه اي بايد به نوشته هاي خود او مراجعه كنيم .
بيست سال پس از انتشار كتاب "رشد سرمايه داري در روسيه" و ماهها پس از پيروزي انقلاب اكتبر، لنين در جزوه معروف خود به نام "چپ روي كودكانه . . ." مينويسد :
"عناصر تشكيل دهنده ساختهاي مختلف اجتماعي ـ اقتصادي موجود در روسيه در حال حاضر چه هستند؟ و اين يک پرسش گرهي است. بگذاريد اين عناصر را برشمريم :
1ـ عنصر پاتريارکال (پدر شاهي) يعني كشاورزي دهقاني و تا حد زيادي طبيعي (پيش سرمايه داري)
2ـ توليدات كالايي خرد (و اين شامل اكثر دهقاناني ميشود كه غله خود را ميفروشند) .
3ـ سرمايه داري خصوصي.
4ـ سرمايه داري دولتي .
5ـ سوسياليسم
(جلد دوم منتخبات به زبان انگليسي چاپ مسكو 1968ـ ص 432)
لنين پس از برشمردن شيوه هاي توليد بالا چنين مينويسد:
"حال اين پرسش پيش ميآيد: "كداميک از اين عناصر جنبه غالب دارند؟"
و سپس به اين پرسش چنين پاسخ ميدهد: "آشكار است در كشوري با توليد كوچک دهقاني، عنصر خرده بورژوائي غالب است" (همانجا). اما آنچه اهميت بيشتري دارد آن است كه سه سال پس از انتشار نوشته بالا لنين در مقدمه نوشته معروف ديگري به نام "ماليات جنسي" بخشهاي وسيعي از مقاله "چپ روي . . . " و بويژه بخش نقل قول شده در بالا را دوباره تكرار ميكند و اين بدان معناست كه با گذشت نزديک به چهار سال از انقلاب، لنين هنوز وجه غالب توليد در جامعه روسيه را وجه توليد خرد (بخصوص توليد خرد دهقاني) ارزيابي ميكند. لنين به اين جمع بندي چهارساله از انقلاب اكتبر كه سرآغاز پياده شدن برنامه نپ است نيز بسنده نميكند و به واقع جمع بنديهاي اصلي او از انقلاب اكتبر و نظرات او درباره جامعه روسيه را بايد در نوشته هاي او از ماههاي پاياني سال 1921 تا زمان مرگش و بخصوص در نوشته هاي او در بستر بيماري جستجو كرد. او در مقاله اي به مناسبت چهارمين سالگرد انقلاب اكتبر مينويسد: "هدف مستقيم و بلافصل انقلاب روسيه، انقلابي بورژوا ـ دموكراتيک بود تا بقاياي قرون وسطايي را از ميان برد و از صحنه جامعه بزداید و روسيه را از توحش (بربريت)، اين مايه شرم، پاک كند و اين مانع سهمگين

بر سر راه هر نوع فرهنگ و پيشرفت در كشور ما را از ميان بردارد" (منتخبات سه جلدي انگليسي، جلد سوم ص 280 (
او در همين مقاله مينويسد: "محتواي بورژوا ـ دموكراتيک انقلاب بدان معني است كه روابط اجتماعي (نظام، نهادها) كشور از وجوه قرون وسطايي، سرواژ و فئوداليسم پاكسازي شوند ".
"پديده هاي اصلي بقاياي سرواژ در روسيه تا سال 1917 چه بودند؟ سلطنت، وجود طبقات اجتماعي نوع فئودالي (Social Estates) زمينداري و مالكيت فئودالي (Land Tenure) ، وضع زنان، مذهب و ستم ملي" (همانجا)
لنين پس از برشمردن اين بقايا، دست آوردهاي انقلاب اكتبر را در از ميان بردن بسياري از اين پديده ها، آنهم در مدتي به آن كوتاهي، در مقايسه با انقلابات بورژوا ـ دمكراتيک كشورهاي پيشرفته اروپايي شرح ميدهد و اينكه چگونه براي آن انقلابات بيش از 200 سال طول كشيد تا اين پديده ها را از ميان بردارند .
لنين با وجودي كه نه تنها در كتاب "دولت و انقلاب" بلكه تا اوايل سال 1921 به شدت "از سرمايه داري دولتي" در برابر "توليد خرد" پشتيباني ميكرد، اما با گذشت يک سال از دوره نپ و جمعبندي يک ساله آن به اين نتيجه ميرسد كه بايد اتحاد ميان كارگران و دهقانان در سر لوحه كار حزب و دولت شوراها قرار گيرد وگرنه انقلاب با شكست روبرو خواهد شد. لنين تا زماني كه زنده بود از اين سياست اخير با تمام توان خود پشتيباني كرد .
در راستاي چنين سياستي، از زمان مرگ او تا سال 1927 پيشرفتهاي بزرگي نصيب كارگران و دهقانان شوروي شد. اما از سال 1927 به بعد در اثر يک سلسله رويدادهاي داخلي و خارجي (كه جاي بحث آن در اين نوشته نيست) آنچنان چرخشي در سياستهاي حزب كمونيست و دولت شوروي روي داد كه چهره جامعه را دگرگون كرد و پيامدهايي به دنبال آورد كه اكنون جزء تاريخ اند .
آنچه بايد به اين اشارات افزوده شود اين است كه :
1ـ زماني كه لنين صحبت از پيشرفت سرمايه داري و غلبه شيوه توليد سرمايه داري در روسيه ميكرد مرادش در اساس بخش اروپايي روسيه بود كه در اواخر قرن نوزدهم در اثر سرمايه گذاريهاي عظيم فرانسوي، انگليسي و بلژيكي به سرعت رو به صنعتي شدن ميرفت. اما علاوه بر آن در همين بخش اروپايي و بخصوص در دو شهر اصلي آن پتروگراد و مسكو، دانش و تكنولوژي بومي و درون مرزي روسيه از زمينه هاي قدرتمندي برخوردار بود. فراموش نكنيم كه روسيه آن زمان داراي آنچنان دانشگاهها و آزمايشگاههاي مجهز و زمينه هاي پژوهشي پيشرفته اي بود كه دانشمندان بزرگي چون مندليف، سچنف و پاولوف را به جهان علمي آن روز عرضه ميكرد و جهان علمي آن روز نيز جوايز نوبل به آنان عرضه ميكرد. روسيه آن زمان در بخش اروپاييش از آنچنان فرهنگ بالايي برخوردار بود كه ميتوانست متفكرين بزرگي چون هرزن، چرنيشفسكي، بلينسكي، پلخافوف، لنين و دهها و صدها روشنفكر بلندپايه ديگر و معروف در سطح جهاني بپروراند. اين بخشهاي پيشرفته اروپايي اما همچون جزايري در ميان دريايي از جهل و فقر و عقب ماندگي ـ و به قول لنين "بربريت" قرار داشتند .
2ـ لنين در اواخر قرن نوزدهم و دوران جواني خود به عنوان يک ماركسيست اروپايي بي ترديد زير تاثير نظريه پردازان بين الملل دوم همچون كائوتسكي و پلخانف ـ كه در آن زمان از اعتبار بسيار بالايي برخوردار بودند ـ قرار داشت و از اين رو بخش بزرگ و تعيين كننده نيروي جسمي و فكري اش صرف بسيج كارگران روس ميشد و دهقانان آن كشور در فعاليتهاي او جايگاه ثانوي و فرعي داشتند .
3ـ دو خصلت اساسي لنين يعني نبوغ و صداقت انقلابي اش، او را واميداشت با زدن محک تجربه انقلاب به هر پديده اي درسهاي لازم را فرا گيرد و اين درسها را با صداقت و بي پروايي كم نظيري به رشته تحرير درآورد. لنين با وجودي كه تصور ميكرد سه ميليون كارگر روس با انجام اصلاحات ارضي براي صد ميليون دهقان خواهند توانست رهبري خود را به آنان بقبولانند، در سالهاي پس از انقلاب پي برد كه براي تأمين اتحاد ميان كارگران و دهقانان، در جهت پيروزي نهايي سوسياليسم بايد دست به اقدامات بنياني ديگر زد. همانگونه كه گفتيم اين اتحاد تا سال 1927 ـ تا حد زيادي ـ پابرجا ماند و در اين فاصله قدمهاي بزرگي در جهت پياده شدن سوسياليسم نيز برداشته شد اما از سال 1928 به آن سو اين اتحاد دچار لطمات سنگيني شد كه حزب و دولت را تا حد زيادي نسبت به اكثريت ملت روس منزوي كرد و پيروزي نهايي پروژه سوسياليستي را با شكست روبرو كرد .

ميدانيم كه نظريه پردازان اصلي حزب بلشويک (لنين، تروتسکي و بوخارين) همگي بر اين باور بودند كه پيروزي نهايي سوسياليسم در روسيه در گرو دو عامل بنياني خواهد بود :
1ـ وقوع انقلاب سوسياليستي در يک يا چند كشور اصلي اروپايي
2ـ پايدار ماندن اتحاد ميان كارگران و دهقانان روس .
از آنجا كه سران حزب بلشويک تا سال 1921 هنوز اميد به وقوع انقلاب سوسياليستي در اروپا داشتند، بدون توجه كافي به اتحاد ميان كارگران و دهقانان برنامه "كمونيسم جنگي" را پياده كردند. اين برنامه نه تنها با شكست روبرو شد بلكه چهره حزب و كشور را دگرگون كرد. لنين در اثر تماس هاي وسيع خود با نمايندگان دهقانان به اين نتيجه قطعي رسيد كه بايد به برنامه "كمونيسم جنگي" پايان داده شود و برنامه نپ آغاز شود. در سالهاي اول اين برنامه اتحاد ميان كارگران و دهقانان دست آوردهاي بزرگي نصيب حركت جامعه به سوي سوسياليسم كرد. اما همانگونه كه در بالا گفته شد اين اتحاد از سالهاي 28ـ1937 دوباره دچار تزلزل و بحران شد. و شد آنچه شد .
نيويورک ـ هفتم ژانويه 1995
شهروند